

بررسی سیمای معشوق در شعر طاهربگ جاف

مسعود باوان‌پوری^۱

طیبه فدوی^۲

نرگس لرستانی^۳

چکیده

ادبیات غنایی، یکی از گونه‌های ادبی است که بیانگر احساسات و عواطف شخصی شاعر است و معادل قدیم آن کلمه غزل است. موضوع اصلی غزل، بیان احساسات و عواطف و ذکر جمال و کمال محبوب و معشوق و شکایت از بخت و روزگار است و به دو نوع جسمانی (عاشقانه) و روحانی (عرفانی) تقسیم می‌شود. ادبیات و زبان‌های مختلف سرشار از بیان این احساسات و عواطف در قالب شعر است. ادبیات غنی کردی نیز که یکی از زبان‌های زنده و پویای دنیاست بیانگر این احساسات است. یکی از این شاعران، طاهربگ جاف، شاعر اهل سلیمانیه عراق است که در شعر خویش توجه خاصی به محبوب و معشوق زمینی داشته و به توصیف زیبایی وی پرداخته است. طاهربگ در قسمت دیگری از اشعارش به بیان سختی عشق، شکایت از محبوب، هجران محبوب و نیز درخواست مهر از وی اشاراتی نموده است. مقاله حاضر برآن است با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و با بهره‌گیری از قسمت کردی دیوان اشعار طاهربگ جاف به بررسی و تبیین سیمای معشوق در شعر این شاعر بپردازد.

کلیدواژه‌ها:

ادبیات غنایی، غزل، معشوق، ادبیات کردی، طاهربگ جاف.

۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه شهید مدنی، آذربایجان، masoubavanpour@yahoo.com

۲ استادیار گروه ادبیات زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کردستان

۳ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عرب دانشگاه آزاد اسلامی، گرمسار، ایران

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۱/۱۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۹

مقدمه

ادبیات غنایی یکی از انواع ادبی است که «در آن هدف نخستین شاعر، گزارش عواطف درونی در صورت بیانی زیبا باشد. دایره این عواطف بسیار گسترده و در عین حال متنوع است؛ از احساسات عاشقانه و تغزلی گرفته تا عواطف طرب‌انگیز، تمسخرآمیز، دردآلود و حزن‌انگیز... و همه عواطف فردی و اجتماعی دیگر» (زرقانی، ۱۳۸۸: ۹۱ و ۹۲). ادب غنایی در اصل اشعاری است که بیانگر احساسات و عواطف شخصی شاعر باشد. اصولاً در اکثر نقاط جهان، اشعار عاطفی و عاشقانه و سوزناک با موسیقی همراه بوده است؛ در اروپا تروبادورها و در ایران، عاشوق‌ها یا عاشیق‌ها و خنیاگران، روستاییان و شبانان، حافظ این سنت بوده‌اند. شاید اصطلاح ادبیات غنایی در اثر ترجمه به ادبیات ما راه یافته باشد «لیریک در عصر ما، شاید به تبع عرب‌ها که به شعر عاشقانه و عاطفی، "الشعر الغنایی" می‌گویند، به غنایی ترجمه کرده‌اند و به دو معنی اشعار عاشقانه و بزمی به کار می‌برند. به هر حال معادل قدیم آن غزل است» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۱۳۳). در این گونه ادبی تمام کوشش شاعر بر آن است که «تجارب روحی، فردی... و گریزپای خود را در زنجیر کلمات مقید کند تا از این رهگذر آن را از چنگ زمان برآید و زندگی جاودان ببخشد و در امکان تجربه مجدد را به روی خویش و دیگران بازبگذارد» (پورنامداریان، ۱۳۷۴: ۱۵۷).

کلمه ی غزل در اصل لغت، به معنای «عشق‌بازی و حدیث عشق و عاشقی کردن است» (شمس قیس رازی، ۱۳۷۳: ۴۱۵) و چون این نوع شعر بیشتر مشتمل بر سخنان عاشقانه است، آن را غزل نامیده‌اند؛ ولیکن در غزل سرایی حدیث مغالزه شرط نیست بلکه ممکن است متضمن مضامین اخلاقی و دقایق حکمت و معرفت باشد» (همایی، ۱۳۸۴: ۱۲۴). موضوعات اصلی غزل، بیان احساسات و عواطف و ذکر جمال و کمال معشوق و شکایت از بخت و روزگار است «موضوع غزل بیان احساسات و عواطف در ارتباط با قهرمان اصلی غزل؛ یعنی معشوق است» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۳۰۴).

تاریخ بشر سراسر بیان همین دوستی‌هاست؛ دوستی و علاقه به جنس مخالف از فطریات است که در زندگی هر کسی به نحوی بروز می‌کند و همراه با حالات متنوع و گسترده‌ای است که منجر به تولد واقعه‌های گوناگون می‌شود. انگیزه ظهور عشق، حسن و زیبایی است چنانکه شیخ احمد غزالی در سوانح العشاق می‌گوید: «بدایت عشق آن است که تخم جمال از دست مشاهده در زمین خلوت دل افکند» (غزالی، ۱۳۵۹: ۲۱). بنابراین عشق همچون هرمی است سه وجهی که «رأس آن حُسن و زیبایی متجلی در صورت انسانی است و سه وجه آن عاشق و معشوق و عشق می‌باشد» (پورنامداریان، ۱۳۸۰: ۴۸). داستان حب و دلدادگی، داستان زندگی بشر است و تاریخ بشر سراسر بیان همین دوستی‌هاست (خزانه دارلو، ۱۳۷۵: ۳۳).

دلیل انتخاب عشق از میان حوزه‌های احساسی مختلف، اهمیت و برجستگی آن در ادبیات است. «بحث عشق نه تنها در تاریخ فلسفه یونان، حتی پیش از افلاطون، مطرح بوده بلکه در تاریخ فلسفه اسلامی نیز از همان ابتدا مورد توجه فیلسوفان و در رأس ایشان فارابی و ابن سینا بوده است» (پورجوادی، ۱۳۸۷: ۶۵).

عشق یکی از ارکان مهم جمال‌پرستی می‌باشد که ماحصل زیبایی است (اسکویی، ۱۳۸۴: ۷۶). «گویند واژه محبت مأخوذ از حیّه - به کسر حاء- است و آن تخمی باشد که در صحرا به زمین می‌افتد و برخی دیگر آن را برگرفته از حب دانسته که به معنای جایی است که در آن آب بسیار جمع آید. نیز گویند به معنی چهارچوبی است که کوزه آب را بر روی آن می‌گذارند و گروهی دیگر آن را از ریشه حَبّ به معنی محل لطیفه و قوام می‌دانند»

(هجویری، ۱۳۸۹: ۴۴۸). نویسنده المنجد در باب عشق می‌گوید: «إفراط الحبّ و یكون فی عفاف و فی دعاة» (به نقل از فتح‌اللهی، ۱۳۷۶: ۱۱۸). از میان مفاهیم گوناگون مطرح شده در ادبیات، بی‌گمان عشق یکی از جذاب‌ترین موضوعاتی است که در اشکال مختلف به آن پرداخته شده و به عنوان یکی از پربسامدترین واژه‌های ادبی، بخش عظیمی از ادبیات هر ملت را به خود اختصاص داده است. از آنجا که عشق از احساسات انسانی سرچشمه می‌گیرد و شعر نیز در وهله اول عرصه‌ای برای جولان احساسات است، بنابراین از همان آغاز، عشق یکی از مضامین اصلی شعر به شمار رفته است. یکی از مهمترین مفاهیم انسانی در شعر طاهربگ جاف، عشق است. تقریباً در تمام شعر وی می‌توان این مضمون را دید. وی در شعر خویش به توصیف زیبایی و کمال محبوب، تحمل سختی عشق و نیز شکایت از محبوب پرداخته است. درخواست و طلب از معشوق، بخش دیگری از اشعار طاهربگ را به خود اختصاص داده است.

پیشینه تحقیق

علی‌باقر طاهری‌نیا و فاطمه کولیوند و زهرا طهماسبی (۱۳۸۸) در مقاله‌ای به نام «بررسی سیمالوژی مضمون عشق در اشعار نزار قبانی و حمید مصدق» شماره اول، سال اول نشریه ادبیات تطبیقی کرمان، به بررسی اشتراک موضوع عشق به معشوق و مردم در شعر دو شاعر پرداخته‌اند.

«عشق و مستی در شعر ابن فارض و حافظ» (۱۳۹۰) به قلم سعید زهره وند در شماره سوم، سال اول فصلنامه نقد و ادبیات تطبیقی دانشگاه رازی کرمانشاه مقاله‌ای است که ضمن بیان اسباب آشنایی حافظ با ابن فارض، دیدگاه آنها درباره حقیقت عشق و مستی، ارزش عشق، نشانه‌ها و مراتب عشق و نسبت بین عشق و عقل را مورد بررسی قرار داده است.

جواد دهقانیان و عایشه ملاحی (۱۳۹۲) در مقاله «بررسی تطبیقی مضامین عاشقانه در آثار فریدون مشیری و نزار قبانی» در شماره هشتم نشریه ادبیات تطبیقی دانشگاه شهید باهنر کرمان.

صدیقه علیپور و ربابه یزدان نژاد (۱۳۹۲) در مقاله «زیبایی شناسی پدیده مفهومی عشق با نگاهی تطبیقی به اشعار شاملو و قبانی» در شماره هشتم نشریه ادبیات تطبیقی دانشگاه شهید باهنر کرمان.

اما با جستجو در سایت‌ها و مجلات معتبر اینترنتی، مقاله‌ای که به طاهربگ و یا عشق در شعر وی اشاره کرده باشد، یافت نشد و لزوم بررسی ادبیات غنایی کردی، و نیز شناخت یکی از چهره‌های ادبیات کردی، ضرورت اصلی نگارش این جستار بوده است.

بحث اصلی

زیبایی ظاهری معشوق

با نگاهی به شعر طاهربگ در می‌یابیم که وی در ذهن خویش عناصر فراوانی برای زیبایی مشاهده می‌کند که از اسلاف خویش به ارث برده و نیز عناصر زیبایی دیگری که از محیط اطراف خویش برگرفته؛ مانند ماه، شکر، لعل و یاقوت را به کار گرفته است. می‌بینیم که شاعر تنها به یک محبوب عشق ورزیده و اخلاص خویش را در مورد وی بیان داشته است. شاعر به جسم زن توجه خاصی کرده و آن را دقیقاً توصیف کرده و با ذوق خاصی، زیبایی‌های آن را به تصویر کشیده است.

وی در بیت زیر، روی زیبای محبوب را بسان ماه تابان و لب شیرین وی را شکروار دانسته است؛ باید دانست که ماه در ادبیات نماد زیبایی و شکر نیز همواره نماد شیرینی بوده است:

قوربانی روخت بم که شکهستی به قه‌مه‌ر دا حه‌یرانی له‌بت بم که ره‌واجی به شه‌که‌ر دا

(جاف، ۱۳۸۰: ۱۰)

ترجمه: قربان رخ تو گردم که ماه را شکست داده و سرگشته لب تو هستم که سبب شهرت شکر گشته است.

شاعر ضمن اشاره به نابود شدن چاه هاروت در بابل عراق، علت نابودی آن را عاملی غیرطبیعی، یعنی افسونگری چشم محبوب دانسته و بدین گونه به زیبایی و فسونگری چشمان محبوب اشاره داشته است:

نه‌ماوه شاری ببول چاهی هارووت له کوی خویندویه نه‌فسوون چاووی جادووت

(همان: ۱۱)

ترجمه: شهر بابل و چاه هاروت باقی نمانده‌اند، چشمان فسونگر تو در کجا جادو خوانده‌اند.

شاعر ضمن اشاره به رنج و تحملی که از دوری محبوب متحمل شده که سبب گشته چشمان وی به جای اشک، خون بیارد، رخسار محبوب را بسان لعل، درخشان و لب وی را بسان یاقوت دانسته است:

وه‌کوو مهرجانی ناله ره‌نگی نه‌شکم له تاو روخساری له‌عل و لیوی یاقووت

(همان: ۱۱)

ترجمه: رنگ اشکم بسان مرجان سرخ است به خاطر رخسار چون لعل و لبان چون یاقوت تو.

یکی دیگر از عناصر زیبایی زن که در شعر طاهربگ نمود یافته است، زلف و گیسوی دلدار است. در بیت زیر می‌توان آرایه زیبای لف و نشر مرتب را در اثنای کلام به خوبی مشاهده نمود بدین گونه که شاعر گیسوان پُریشت محبوب را سبب ایجاد زخمی کاری در وجود خویش دانسته و نیز به خاطر چشمان خمار محبوب، مست گشته است:

سوتاو بریندارو سه‌ودائی و و مه‌ستم به‌و نه‌گریجه و په‌رچه‌مه، به‌و چاوه خماره

(همان: ۱۹)

ترجمه: سوخته و زخم خورده و مستم به خاطر زلف و گیسوان محبوب و نیز به خطر چشمان خمارش.

طاهربگ، لب شیرین محبوب را همزمان سبب درد و نیز درمان خویش دانسته است؛ یعنی دستیابی به آن را سبب درمان و دوری از آن را سبب درد خویش دانسته و در پاره دوم کلام، معشوق و محبوب را مایه حیات خویش دانسته است:

عیله‌تی دهردو شه‌فاکه‌م واله لیوی شه‌که‌رت مایه‌ی ژین و حه‌یاتم دهردو دهرمانم وهره

(همان: ۱۹)

ترجمه: سبب درد و شفای من به لب‌های تو بستگی دارد، ای مایه حیات من و ای درد و درمانم بیا.

مژه و ابروان محبوب، یکی دیگر از عناصر زیبابخشی وی در خلال شعر طاهربگ جاف است. شاعر نیز به مانند اسلاف خویش، به زیبایی مژگان محبوب اشاره نموده که تیری کاری بر دل وی نهاده و سبب بی‌خوابی وی گشته است:

نیشی په‌یکانی موژه‌ت تیریکه کاری بوو له دل دوو شه‌وان تا صب هه‌تا دانی نه‌دا نه‌سره‌وته‌وه

(همان: ۲۳)

ترجمه: ای محبوب! نوک مژه‌ات همچون تیزی پیکانی است بر دلم و دو شب تا صبح، لحظه‌ای چشم بر هم نگذاشته‌ام.

شکایت از محبوب

عاشق در همه هنگام آرزومند وصال و دیدار محبوب است و در این راه اگر با مشکلاتی مواجه گردد بناچار زبان به گله و شکایت از محبوب و معشوق می‌گشاید. طاهربگ نیز همچون سایر عاشقان و شیفتگان در شعر

خویش زبان به شکایت از محبوب گشوده است. وی در بیت زیر محبوب را به دنیا تشبیه ساخته است که هرگز در پی دیدار برنیامده و مدام با وعده‌های دروغین عاشق را آزرده خاطر می‌سازد:

هر لحظه نه‌دهی و وعده‌ی وصل و نیه نه‌صلی کارت و هکو دونیایه هر نه‌مرویه به فهدا

(جاف، ۱۳۸۰: ۱۰)

ترجمه: هر لحظه وعده وصل می‌دهد در حالی که خبری نیست، کار تو نیز همانند دنیا، امروز و فردا کردن است.

شاعر به نگاه نافذ محبوب اشاره نموده که سبب مرگ تدریجی عشاق می‌گردد:

مه‌قصودی له سهر کوشتنی عوششاقی ضه‌عیفه و هختی که ده‌کا خنجه‌ری تیژی به که‌مه‌ردا

(همان: ۱۰)

ترجمه: هدف وی کشتن عشاق ضعیف و بی‌یاور است آن‌گاه که خنجری تیز را در کمر آنها فرو می‌کند.

یکی از چیزهایی که شاعر را عاشق محبوب ساخته است، حیا و عفت معشوق و عدم ابتذال وی است. این سه چیز، سلاح معشوق در برابر عاشق بوده است و به همین دلیل شاعر بیشتر به آن‌ها علاقه‌مند می‌شده است حتی اگر این امر در فراق محبوب باشد و حزن و اندوه بر وی غالب و چیزی جز گریه باقی نگذاشته باشد. طاهر بگ در بیت زیر به این ممانعت دلداری اشاره نموده و لب وی را مایه زندگی خویش دانسته است:

مه‌که مه‌نعم له شه‌هدی لیوی نالت ده‌زانی خو که که‌س نازی به بی قووت

(همان: ۱۱)

ترجمه: مرا از شهد لب سرخت منع مساز، می‌دانی که کسی بدون غذا نخواهد زیست.

شاعر زبان به تمجید از قد و بالای محبوب پرداخته و آن را بسان درخت عرعر دانسته است، در ادامه وی از بی‌رحمی و عدم وفا به عهد و پیمان از جانب محبوب ناله سر داده است:

دولبه‌ری قه‌ده عه‌ره‌ری بی‌ره‌حمه‌که‌ی به‌دبخته‌که‌م دل رفینه‌ی شوخه‌که‌ی بی‌عه‌هدو په‌پیمانم وه‌ره

(همان: ۲۰)

ترجمه: ای دلبر محبوب بلند قد و بی‌رحم بدشانس من، ای زیباروی رباینده دل و شکننده عهد و پیمان، بیا!

در این بیت شاعر، معشوقش را در زیبایی به ماه شب چهارده، که نماد زیبایی مطلق است، تشبیه کرده و چون از عدم وفا و نیز دوری وی آزرده شده او را کافر و بی‌دین خطاب کرده است:

کافرا ده‌ردی فیراقت واله جه‌رگم کاریه سا بکه ره‌حمی به حالمانگی تابانم وه‌ره

(همان: ۲۱)

ترجمه: ای کافر بی‌دین! درد دوریت، درونم (جگر) را ویران کرد، ای ماه تابانم! رحمی به حال این دلداده کن.

شاعر از محبوبش شاکی است و ناراحتی‌اش را با بی‌حرکتی و رنگ زرد وصف کرده است:

تا به که‌ی قوربان بنالم من به نیش و ده‌رده‌وه ده‌س به نه‌ژنو قور به سر دایم به ره‌نگی زه‌رده‌وه

(جاف، ۱۳۸۰: ۲۳)

ترجمه: سرورم! تا کی با این درد دوری و فراق بنالم و تا کی دست به زانو همیشه خاک بر سر کنم با این رنگ زردم.

شاعر خویشتن را به بلبلی عاشق تشبیه کرده که از فراق یار می‌نالند و نیز خود را به ققنوس افسانه‌ای تشبیه کرده آتش گرفته است و از یار غدار و بی‌وفایش خواسته که برگردد:

بولبولی زارم ده‌نالم قه‌فنه‌سم ناگر به گیان گه ده‌گریم، گا ده‌سوتیم یاری غه‌ددارم وه‌ره

(همان: ۲۴)

ترجمه: همانند بلبل عاشق همیشه گریه می‌کنم و می‌نالم و مثل ققنوس آتش به جانم، گاه می‌گیرم و گاه می‌سوزم، ای یار غدار بیا.

تحمل سختی عشق

از نظر عاشق، عشق و فراق محبوب درد و رنج زیادی را بر دوش وی می‌نهد که در حالت عادی تحمل آن بسیار سخت و دشوار به نظر می‌رسد. شاعر بناچار زبان به بیان این سختی‌ها می‌گشاید و اشک‌های پیاپی خویش را همچون خون دیده وصف می‌کند و این درحالی است که کاری از دستش ساخته نیست:

هر چند ده‌کهم سه‌عی له بهر خوینی سریشکم خاکی نیه بیکهم به هه‌وه‌س گاهی به سه‌ردا

(همان: ۱۰)

ترجمه: هر چقدر در جهت بند آمدن اشک خونینم تلاش می‌کنم، خاکی نیست که به این خاطر بر سر بریزم.

شاعر دل خویش را اسیر محبوب و معشوق دانسته که مدام در پی خبری از محبوب است:

دل رویوه قوربان له وجودم به خه‌یالت دایم له سه‌فر دایه ئه‌گه‌ر چی له حه‌ضه‌ردا

(همان: ۱۰)

ترجمه: به خاطر اینکه مدام به فکر تو هستم دلم از وجودم جدا شده و همیشه در خیال توست.

طاهریک از دوری و فراق یار پیر و فرتوت شده در حالی که در گذشته بسیار راست قامت بوده است اما پس از ابتلا به عشق و درد هجران خمیده شده گویی به حرف نون بدل شده است:

ئه‌لفی قه‌ده‌کهم راسته وه‌ک تیری خه‌ده‌نگ بو واخهم بووه ئیستا که ئه‌لی حه‌لقه‌ی نوونم

(همان: ۱۲)

ترجمه: قد و قامت مانند حرف الف راست و مانند تیر خدنگ راست بود اما اکنون از دوری و فراق مثل حرف نون خم شده‌ام.

شاعر، بودن یارش را مایه شادی محفل و زندگی خویش و عدم حضورش را ویرانگر دین و اعتقادات دانسته است:

مال ویرانم له دووریت، ره‌زه‌نی ئیمان و دل زینه‌تی به‌زم و سه‌ریرم، شه‌مع‌ی دیوانم وه‌ره

(همان: ۲۰)

ترجمه: ای راهزن دین و ایمان و دل! خانه‌ام از دوریت ویران شده، ای زینت دهنده بزم و شادی و خوشحالی‌ام و ای روشنایی‌بخش زندگیم، بیا.

دور بودن محبوب، سبب آزار شاعر شده و بودنش مرهمی است بر دل وی، به همین خاطر شاعر، محبوب را بسان لقمان دانسته و دست به دامان وی شده است:

دور له بالای نه‌و نه‌مامت زامی جه‌رگم تازه‌یه وه‌ک عه‌ره‌ب سه‌د جار ده‌خیله‌ک زوو به لوقمانم وه‌ره

(جاف، ۱۳۸۰: ۲۰)

ترجمه: دور از قد و بالای رعنایت، زخم درونم همیشه تازه است همانند عرب‌ها صد بار می‌گویم که ای لقمان من! بیا.

شاعر از دوری معشوقه آه و ناله می‌کند و امید و نور زندگی‌اش به او بستگی دارد:

گه ده‌گیرم گه ده‌سوتیم کارو بارم زاریه زیوه‌ری تاجی غه‌ریبیم شاه‌ی خاسانم وه‌ره

(همان: ۲۱)

ترجمه: گاه می‌گیرم و گاه می‌سوزم، کار و بارم گریه و زاری است، ای زیور تاج غریبی و ای شاه خوبان! بیا.

شاعر در بیت زیر از بخت و اقبال بد خویش ناله سر داده است. وی زندگی‌اش را به بازی تخته نرد تشبیه کرده که هیچ‌گاه تاس‌ها برای وی مناسب نبوده و نیز شش در همیشه از وی بسته شده است. بسته شدن شش در در بازی تخته نرد، کنایه از نهایت گرفتاری است:

یهک نه‌فہس چاکی نہہینا کہ عبه‌تہینی بہختہ کہم شہش دہرم گیراوه داماوم بہ دہستی نہردہوہ

(همان: ۲۴)

ترجمه: تاس‌های بختم حتی یکبار نیز خوب در نیامد، شش در از من بسته شده و من در چنگال نرد اسیر شده‌ام.

ہجران محبوب

ہجران و دوری محبوب، زندگی عاشق را سرشار از تلخی و ناکامی خواهد کرد کہ آثار آن را در شعر شاعران غزل‌سرا بہ وفور و وضوح می‌توان دید. طاہر بگ نیز در ابیاتی چند این ہجران را بہ تصویر کشیدہ است. وی در بیت زیر، محبوب را جان خویش دانستہ کہ دوری وی سبب ناراحتی شاعر شدہ و از ماہ تابان خویش (محبوب) شکایت کردہ کہ جگرش تکہ تکہ شدہ است:

دل نہخوشی دہردی ہیجرہ گیانی گیانانم وەرہ لہت لہتہ جہرگی ہہناوم ماہی تابانم وەرہ

(همان: ۱۹)

ترجمه: از درد ہجران جان جانانم ناخوشم و جگرم تکہ تکہ است، ای ماہ تابانم! بیا.

شاعر در بیت زیر، محبوب را با عناوینی مانند: ماہ رخسار و لقمان مورد خطاب قرار دادہ است. وی دل خویش را از دوری محبوب غمگین دانستہ و جگر خویش را از دوری وی زخمی توصیف کردہ است:

دل لہ ہیجرت وا لہ خہمدا مانگی روخسارم وەرہ زہخمہ جہرگم بو فیراقت زوو کہ لوقمانم وەرہ

(همان: ۲۱)

ترجمه: ای ماہ رخسار! دل بہ خاطر دوری و ہجران تو غمگین است و جگرم بہ خاطر فراق تو زخمی است، ای لقمان من! بیا.

شاعر از یار جفاکارش خواستہ کہ ہجران را بہ پایان رساند؛ زیرا کہ وی تاب و طاقت از کف دادہ است:

مہمکوژہ گیانا بہ ہیجران ٹہی جہفاکارم وەرہ تاب و تاقت چوو بہ جاری یاری خہم خوارم وەرہ

(جاف، ۱۳۸۰: ۲۴)

ترجمه: ای یار جفاکار! مرا با ہجران مکش و بیا زیرا تاب و طاقت از کف رفتہ است، ای یار غمخوارم! بیا.

درخواست و طلب از معشوق

یکی دیگر از مواردی کہ در غزلہای عاشقانه بسیار بہ چشم می‌خورد، درخواست و طلب لطف و مرحمت از محبوب و معشوق است. در این نوع غزل، شاعر از محبوب می‌خواہد کہ بہ وی ترحم نماید. طاہر بگ، طیبیان را از علاج درد خویش عاجز و ناتوان دانستہ و فقط یک مرہم جہت این درد دانستہ و آن محبوب و معشوق خویش است و از وی می‌خواہد کہ بازگردد:

صہد طہیب ہاتوو عیلاجی ٹہم برینانہی نہکرد تو عیلاجی زہخمہ کہم کہ سا بہاوارم وەرہ

(همان: ۲۱)

ترجمه: صد طیب آمدند و درمانی برای این درد پیدا نکردند، تو ای دوست بیا و بہ دادم برس کہ علاج زخم من بہ دست توست.

شاعر از محبوب خویش درخواست می‌کند کہ مانند رنگین کمان در کنار ہم بنشینند با این تفاوت کہ محبوب، قیافہ‌ای جذاب و دلنشین دارد و طاہر بگ بہ خاطر فراق و ہجران وی، رنگ چہرہ‌اش زرد و پریدہ است:

هره و هکوه قهوس و قهزهح با دهس له گهردن دانشین تو بو سوخمه‌ی ئالو سوورو من به ره‌نگی زه‌رده‌وه

(همان: ۲۴)

ترجمه: بیا مانند رنگین‌کمان در کنار هم بنشینیم و تو با لباس آبی و سرخ و براق و من با رنگ زرد.

نتیجه گیری

شاعران غزل‌سرا توجه خاصی به زن و بویژه محبوب خویش داشته و از دوری و هجران آنها ناله سرداده و ندیدن وی و قطع ارتباط و وصال وی را سبب شب بیداری خویش دانسته‌اند. این شاعران در اشعار خویش از تصاویر سنتی و زبان و تشبیهات قوی در وصف محبوب سود برده‌اند. آنان علی‌رغم خشم و سنگدلی و صلابت و شجاعتشان، گریه و زاری‌شان را از دوری محبوب مخفی نساخته‌اند. طاهریگ جاف، شاعر توانمند کرد زبان، نیز چون اسلاف خویش از در شعر خویش توجه خاصی به محبوب و معشوق زمینی داشته و به توصیف زیبایی وی پرداخته است. طاهریگ در قسمت دیگری از اشعارش به بیان سختی عشق، شکایت از محبوب، هجران محبوب و نیز درخواست مهر از وی اشاراتی نموده است. وی در جاهای مختلف، محبوب و معشوق را سبب درد و نیز درمان و مایه حیات خویش دانسته است.

منابع

۱. اسکویی، نرگس (۱۳۸۴)، «صائب تبریزی و مکتب جمال در عرفان اسلامی»، *کیهان فرهنگی*، شماره ۲۳۱-۲۳۰، صص ۷۶-۸۱.
۲. پورجوادی، نصراله (۱۳۸۷)، *باده عشق: پژوهشی در معنای باده در شعر عرفانی فارسی*، تهران: کارنامه.
۳. پورنامداریان، تقی (۱۳۷۴)، *سفر در مه*، تهران: زمستان.
۴. پورنامداریان، تقی (۱۳۸۰)، *در سایه آفتاب*، تهران: سخن.
۵. خزانه دارلو، محمدعلی (۱۳۷۵)، *منظومه‌های فارسی*، تهران: علمی و فرهنگی.
۶. زرقانی، سید مهدی (۱۳۸۸)، «طرحی برای طبقه‌بندی انواع ادبی در دوره کلاسیک»، *فصلنامه پژوهش‌های ادبی*، سال ششم، شماره ۲۴، صص ۸۱-۱۰۶.
۷. شمس قیس رازی، محمد (۱۳۷۳)، *المعجم فی معاییر اشعار العجم*، به کوشش سیروس شمیسا، تهران: فردوسی.
۸. شمیسا، سیروس (۱۳۸۳)، *انواع ادبی*، تهران: فردوسی، چاپ دهم.
۹. غزالی، احمد (۱۳۵۹)، *سوانح العشاق*، به تصحیح نصراله پورجوادی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۱۰. فتح‌اللهی، علی (۱۳۷۶)، «اصطراب اسرار خدا»، *کیهان اندیشه*، شماره ۷۱، صص ۱۱۶-۱۲۷.
۱۱. هجویری، علی بن عثمان (۱۳۸۹)، *کشف المحجوب*، تصحیح محمود عابدی، تهران: سروش، چاپ ششم.
۱۲. همایی، جلال‌الدین (۱۳۸۴)، *فنون بلاغت و صناعات ادبی*، تهران: هما، چاپ بیست و سوم.